



مروری بر کتاب جدید انتشار زیبگنیو برژنسکی:  
(عنان گسیخته Out of Control)

# درس‌هایی از قرن بیستم

○ به قلم: مجتبی امیری

## ۱- پیش درآمد:

شود و در زمانی خاص نیز جنبه فراگیر پیدا کند... عصر ما، عصر بیداری سیاسی جهان است و از اینرو، اندیشه‌های سیاسی می‌تواند در جهت انسجام یا سردرگمی فکری، و بعنوان منشاء نزاع یا وحدت سیاسی عمل کند و بطور فزاینده حالت محوری یابد. برژنسکی اگر چه راه‌حلهای فوری برای مشکلات پیچیده جهانی پیشنهاد نمی‌کند و صرفاً به مسائلی می‌پردازد که قابل پیگیری و ریشه‌دار است، ولی حل آن مشکلات را به ارزیابی جامع ارزشهای بنیادی سیاسی و اجتماعی عصر حاضر مشروط می‌داند. برژنسکی در این نوشتار توجه خود را به سه موضوع جامع زیر معطوف کرده است:

- اهمیت تاریخی شکست بزرگ توتالیتاریسم در قرن بیستم بطور کلی و کمونیسم بطور اخص، بعنوان عامل ایدئولوژیکی مؤثر در مسائل جهانی.
- چهره ژئواستراتژیکی و عقیدتی جهان در آستانه قرن بیست و یکم.
- آثار تحولات و مسائل فوق‌الذکر بر نقش ایالات متحده در جهان و همچنین تأثیر آنها در خود آمریکا.

## ۲- بررسی اوضاع جهان امروز

برژنسکی در بررسی مسائل جهان امروز، قرن بیستم را با سه ویژگی کلی تعریف میکند: قرن کشتارهای جمعی، قرن باورهای فوق‌اسطوره‌ای و قرن بوتوبیای تحمیلی. به نظر او، در آغاز قرن بیستم روحیه خوشبینانه‌ای بر کشورهای حاکم بود. ساختار قدرت جهانی با ثبات و امپراتوریهای وقت در حال رشد و محفوظ بنظر می‌رسیدند. لندن، پاریس، وین یا سن پترزبورگ در عین حال که بعنوان مراکز اصلی سیاست جهانی از انقلاب صنعتی بهره‌مند می‌شدند، بعنوان مراکز فرهنگی جهان نیز رونق داشتند. دموکراسی، حتی سوسیال دموکراسی، در درون ساختارهای خود کامه سنتی موجود به گونه‌ای معتدل و بدون آنکه اثرات مشهود مخربی به جای بگذارد، نفوذ کرده بود.

نابرابری اجتماعی، گرچه فراگیر بود و هنوز عادی بنظر می‌رسید، اما حداقل در نقاطی چون آلمان، به علت دخالت گسترده دولت بطور چشمگیر در حال کاهش بود. مهم‌ترین، چشم انداز کلی سیاسی، دست کم در ظاهر، نسبتاً مطلوب به نظر می‌رسید. ناسیونالیسم نیرومندتر می‌شد ولی هنوز فراگیر نبود. اعتقاد فزاینده به انقلاب علمی، خوشبینی نسبت به آینده بشر را فراهم ساخته بود و به نظر بسیاری از تحلیلگران، شروع قرن بیستم در واقع آغاز واقعی «عصر خرد» (Age of Reason) به شمار می‌آمد.

به عقیده برژنسکی، «خردی» که از طریق علم ارائه شد در واقع به انتقال جهان به یک عصر بهتر کمک کرد. در قرن بیستم مشاهده گردید که پیشرفت

● قرن بیستم، با بیش از ۱۳۵ جنگ خرد و کلان و دو جنگ بین‌المللی همراه با بیش از ۱۲۰ میلیون کشته، از خونین‌ترین دوران‌های تاریخ بشر محسوب می‌شود. در عین حال، شکوفائی تکنولوژیکی و پیشرفت‌های فکری و اجتماعی بشر در این قرن نسبت به ادوار گذشته بی‌سابقه بوده است. در حالی که بنظر میرسد شکست نظری و عملی مکتب کمونیسم و در پی آن فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد و تحولات کنترل ناپذیر اندیشه بشر در قرن کنونی جهان را در یک خلاء ژئواستراتژیکی و سردرگمی اعتقادی فرو برده، تفکرات مادی مبتنی بر لیبرال دموکراسی غربی و بازار آزاد اقتصادی یک‌ه‌تاز میدان شده است، تفکراتی که کشش نظری و عملی آنها به علت ناتوانی در ارائه یک تعریف مناسب از زندگی مطلوب، یا حل معمای هویت اجتماعی یا رفع نیازهای اخلاقی انسان، به اعتقاد بسیاری از صاحب نظران در زمینه امور بین‌المللی، دوران فترت را سپری می‌سازد. در چنین شرایطی و در آستانه قرن بیست و یکم، بسیاری از اندیشمندان برآنند که تجارب بشر از دوران خون‌آلود قرن بیستم و آموخته‌های او از شکست مکتب کمونیسم را الگو قرار دهند و چارچوبی نظری و عملی برای نظام نوین جهانی فراهم کنند به گونه‌ای که از خونریزیهای گذشته کاسته شود، ترقی و پیشرفت تکنولوژی و اقتصادی جهان تضمین گردد، انسان‌های خونریز قرن بیستم به همکاری و همراهی با یکدیگر گرایش یابند و نیازهای معنوی و فکری‌شان تامین گردد. از جمله آثاری که تاکنون در این زمینه انتشار یافته، کتاب جدید زیبگنیو برژنسکی با نام «Out of Control» است که ذیلاً آنرا مرور می‌کنیم.

بررسی اوضاع سیاسی جهان معاصر، رخدادهای احتمالی و بعضاً ناگوار در آستانه قرن بیست و یکم، تحولات بین‌المللی و نتایج خارج از کنترل آن بر روح و اندیشه بشر و بالاخره بیداری وجدان دینی و سیاسی مردم جهان بویژه رنسانس سیاسی جهان اسلام و بی‌آمدهای آن بخش‌های اصلی کتاب برژنسکی را تشکیل می‌دهد. وی بی‌آنکه نسخه‌ای بپیچد، با ارائه تفسیری نظری از مفاهیم سیاسی موجود و پیام زمان معاصر، به حوزه مسائل فلسفی قدم نهاده و هشدار می‌دهد که برخورد با سیاستهای نوین در عصر گسترش بیداری سیاسی، بدون در نظر گرفتن آثار تحولات جهانی بر توانیهای بشر و روحیه مستولی بر او غیرممکن است.

برژنسکی کتاب خود را بر این اصل بنا ساخته است که باورها مآلاً موجد حرکت‌های سیاسی و شکل دهنده امور جهان است. چنین باورهایی ممکن است «ساده» یا «پهچیده»، «خوب» یا «بد» و «بغرنج» یا «قابل درک» باشد. این ایده‌ها بعضاً ممکن است بوسیله شخصیت‌های برخوردار از جذبه و نفوذ تبیین و تبلیغ

بسیار علم در اغلب زمینه‌ها مستقیماً به ابعاد فیزیکی زندگی انسان مربوط می‌شد مانند دارو، تغذیه و ارتباطات مدرن. در پرتو این تحولات بود که میانگین طول عمر بشر در بسیاری از مناطق جهان بین ۳۰ تا ۵۰ درصد افزایش یافت. اختراعات و دست‌آورد‌های تازه در زمینه صنایع، پزشکی و فضا بطور بیسابقه‌ای زندگی انسان را متحول ساخت. اما سطح پیشرفته‌های مزبور به اعتقاد برژنسکی با سطح رشد انسان در بعد اخلاقی همراه نبوده و از اینرو سیاستهای قرن بیستم به بزرگترین شکست‌ها انجامیده است.

نویسنده، ضعف اخلاقی انسان قرن بیستم را عامل نقش بر آب شدن خوش‌بینیهای زیادی می‌داند که در آغاز این قرن وجود داشت. به نظر او، بر خلاف انتظار، این قرن به خونینترین و منفورترین دوران زندگی بشر تبدیل شده و کشتارهای کلان و هذیان‌های سیاسی در واقع وجه مشخصه قرن معاصر گردیده است. به اعتقاد برژنسکی در هیچ دوره‌ای از تاریخ شدت خشونت به اندازه قرن بیستم نبوده است.

### ۳- رشد باورهای فوق اسطوره‌ای

دومین مشخصه قرن بیستم، رشد «باورهای فوق اسطوره‌ای» است، یعنی باورهایی که آمیزه‌ایست از گرایشهای مذهبی برای رسیدن به رستگاری، از احساسات خودپرتربینی ناشی از هویت ملی و سرانجام دکترینهای یوتوپایی که به سطح شعارهای عوام فریبانه تنزل یافته است. خلاصه اینکه باورهای فوق اسطوره‌ای قادر است حمایت گسترده‌ای در بین اقشار باسواد و از نظر سیاسی قابل بسیج کسب کند و به این ترتیب امکان گریز از واقعیت‌های نامطلوب، به شکل تعهد به یک امر تخیلی تحقق نیافته فراهم گردد. باورهای فوق اسطوره‌ای به عنوان وسیله‌ای جهت برانگیختن علائق و احساسات توده‌ها، با توسعه باسواد جذبیت سیاسی یافته و در پرتو اینگونه باورها بوده که کشتارهای بیسابقه و کلان در این قرن صورت گرفته است. برژنسکی ظهور باورهای فوق اسطوره‌ای را یک عامل سیاسی تلقی می‌کند که باید در چارچوب بیداری سیاسی توده‌ها در قرن بیستم درک شود. به نظر وی در دوره‌ای طولانی از تاریخ بشر، توده‌ها بویژه کشاورزان از نظر سیاسی منفعل و نسبت به مسائل عمده بی‌تفاوت و یا بطور سنتی نسبت به قدرت حاکمه وفادار بودند و تقریباً تا دوران معاصر، روند غالب بجز مواردی خاص بگونه‌ای بود که اکثریت قاطع مردم نسبت به مسائل سیاسی حساسیت نشان نمی‌دادند. اما پدیده بیداری سیاسی توده‌ها، در سایه دو عامل انقلاب صنعتی و گسترش شهرنشینی در اواخر قرن نوزدهم رونق گرفت و در قرن بیستم بویابی بیشتری یافت. گسترش سوادآموزی عامل مهمی در درهم شکستن بی‌تفاوتی سیاسی توده‌ها بود، زیرا در ابتدا موجب شد گروههای انسانی که درک درست و عمیقی از مسائل نداشتند با تفکرات، شعارها و مفاهیم ساده سیاسی آشنا گردند. اگرچه گسترش سواد نشر اندیشه‌های سیاسی را ممکن ساخت، ولی همچنین موجب شد که ایده‌های سیاسی از طریق تبلیغات به پندارهای ساده‌ای تنزل یابد. به این ترتیب همه دیکتاتورهای قرن بیستم به شعارهای ساده‌ای متوسل شدند که راه حلهائی سطحی برای رفع نیاز توده‌های مستأصلی که از نظر سیاسی تازه بیدار شده بودند، فراهم میساخت.

### ۴- مدینه فاضله تحمیلی

«یوتوپیا» یا مدینه فاضله تحمیلی، سومین شاخصی است که برژنسکی برای قرن بیستم ذکر می‌کند. به عقیده وی، تجربه قرن بیستم از استبداد، فراتر از کشتارهای عامدانه‌ای است که بنام باورهای اسطوره‌ای صورت گرفته است. از نظر فلسفی در این قرن، همچنین گستاخانه‌ترین تلاشها برای کنترل کامل جوامع انسانی، تعریف متعصبانه بافت زندگی اجتماعی بشر و حتی ابعاد شخصیت انسان‌ها صورت گرفته و به عبارت دیگر، طراحان یوتوپهای تحمیلی برای خود نقشی قائل شدند که بشر از دیرباز برای خدا قائل بود. در واقع مکاتب هیتلریسم، لنینیسم و استالینیسم نقش مذاهب بزرگ را غصب کردند، بویژه

□ در قرن بیستم، یعنی قرن اندیشه‌های فوق اسطوره‌ای و قرن مرگ‌های کلان، باورهای مربوط به امکان کنترل کامل بشریت توسط ایدئولوژی‌های مبتنی بر توتالیتاریسم گسترش یافت و سردمداران مکاتب هیتلریسم، لنینیسم و استالینیسم بعنوان طراحان «یوتوپهای تحمیلی»، برای خود نقشی قائل شدند که بشر از دیرباز برای خدا قائل بود.

□ انسانهای مذهبی قرون گذشته که واقعیات زندگی را بعنوان اراده و مشیت پروردگاری می‌پذیرفتند، در قرن بیستم با نسل سکولاری جایگزین شده‌اند که می‌پندارد نه فقط طبیعت بلکه بشریت را می‌تواند بر اساس یوتوپهای فرضی خود شکل دهد، و بر پایه این خیال می‌خواهد بهشت را در زمین بسازد.

□ دو پدیده در حال رشد، به صورت‌های گوناگون، به محوری شدن معضل «نابرابری» در زمان حاضر کمک می‌کند: نخست، توجه به مسائل محیط زیست در کشورهای پیشرفته و ثروتمند که از آن می‌توان به منزله مذهب جدید اغنیاء یاد کرد؛ دوم، پرداختن ادیان بزرگ (اسلام و مسیحیت) به مشکل بی‌عدالتی اجتماعی.

با برتری دادن زندگی مادی به زندگی معنوی. در عملکرد سیاسی مکاتب فوق نیز دیکتاتور در واقع خدای سکولار بود. به اعتقاد برژنسکی، یوتوپهای تحمیلی که توسط دیکتاتورهای قرن تبلیغ میشد بر آموزه‌هایی مبتنی بود که تعالی انسان را در تلاش برای رهایی خود از طبیعت و ماورای آن جستجو می‌کرد و نجات کامل بشر و از میان رفتن هرگونه پلیدی و نحسی را نوید می‌داد.

توتالیتاریسم قرن بیستم، در حقیقت همراه با این ادعا بوده که تمام علوم بشری و راههای سعادت انسان را می‌تواند از طریق آموزه‌ای ساخته بشر که در دست یک رهبر مافوق است، تامین کند. خلاصه اینکه تجلی باورهای فوق اسطوره‌ای از طریق خلق شدن یوتوپهای تحمیلی سکولار، دست آورد تاریخ بشر در این قرن بوده است.

آموزنده‌های انسان از قرن بیستم و میراث فکری عصر توتالیتاریسم چیزی است که به نظر برژنسکی برای ثبات سیستم سیاسی آینده جهان بسیار حائز اهمیت است. وی بیداری سیاسی انسان در عصر حاضر را یک واقعیت بسیار مهم و بیسابقه تاریخ بشر می‌داند و آنرا از تبعات فرآیندی تلقی میکند که اساساً مداوم تجربه اروپائیان است.

### ۵- وضع جهان معاصر

برژنسکی ترسیم اوضاع جهان را ازجایی آغاز میکند که خود بحث‌انگیز است و آن اینکه شکست «یوتوپهای تحمیلی»، از تصورات بنیادی نادرستی ناشی شده که بر پایه «باور» و نه یک دیدگاه جامع استوار بوده است. به اعتقاد برژنسکی، کمونیسم منادی نوعی عصیان اخلاقی بود، چرا که ارزشهای پایدار معنوی را طرد می‌کرد، اخلاقیات را به سطح ابزار سیاستها تنزل می‌داد و موفقیت‌های خود را کاملاً بر عملکرد مادی متکی می‌ساخت. کمونیسم از آنرو کامیاب نشد که نسبت به طبیعت خلاق انسان و بویژه ماهیت اصلی بشر قضاوت نادرستی داشت و در عین متلاشی ساختن روح انسان نتوانست استعداد‌های درونی او را مهار کند.

خلاصه اینکه به نظر برژنسکی، گرچه باورهای فوق اسطوره‌ای قرن بیستم از جذابیت پرآب و تاب برخوردار بوده، لیکن در مرحله عملی و اجرایی موفق

برژنسکی در تحلیل این معما، به گونه‌ای هشدار دهنده به خطرات تاریخی اشاره می‌کند و می‌گوید باورهای فوق اسطوره‌ای یوتوپای تحمیلی ممکن است با بوجی معنوی ناشی از ثروت اندوزی و بوالهوسی، که برژنسکی آنرا «PERMISSIVE CORNUCOPIA» می‌نامد، جایگزین گردد. وی اصطلاح فوق را برای جوامعی بکار می‌گیرد که در آنها آزادی تام به مفهوم بی‌بندوباری برقرار است.

به نظر برژنسکی، دلایلی در دست است که بطور جدی باید در مورد جوامع پیشرفته، فنی و از نظر سیاسی آزاد، نگران بود. این خطر وجود دارد که مادیات و هوس‌رانی سرنوشته انسان را در جوامع فوق بدست گیرد، و مآلاً محوریت معیارهای اخلاقی بشدت تضعیف شود و سرگرمی انسان به مادیات جانشین آن گردد. برژنسکی معتقد است که فساد موجود در جامعه مبتنی بر ثروت اندوزی و کامجویی، فقط ناشی از وفور نعمت و ثروت نیست، بلکه بیشتر بخاطر توزیع نابرابر امکانات و عدم دسترسی اکثریت مردم به نعمت‌هاست. آنها از وجود و قرار داشتن نعمت در نزدیکی خود از طریق رسانه‌های جمعی چون تلویزیون آگاهند اما احساس می‌کنند که شخصاً از آن بهره‌ای ندارند.

تنگناهای اقتصادی غرب، همراه با گسترش بیکاری و افزایش افرادی که به طور دائمی از جامعه طرد شده‌اند (مانند بخش عمده‌ای از سیاهان آمریکا)، میل جنون‌آمیز رسیدن به ثروت و از میان برداشتن محدودیت‌های اخلاقی را که مانع دستیابی سریع به پول می‌باشد (حتی از راه توسل به خشونت) ایجاد می‌کند. برژنسکی اضافه می‌کند در جوامعی که معیارهای اخلاقی کنار گذاشته می‌شود، هیچ نیازی به تعیین «خوب» و «بد» نیست، بلکه معیارهای حقوقی و بویژه سیستم قضائی تعیین‌کننده اصول حاکم بر رفتار فردی است. در واقع در این جوامع، جای مذهب بعنوان راهنمای رفتار فرد، با سیستم قضائی که تعیین‌کننده محدودیت‌های ظاهری زندگی است، عوض می‌شود.

برژنسکی با اظهار نگرانی از گسترش دامنه‌ی اخلاقی و بوجی معنوی در بخش بزرگی از حوزه تمدن غرب، معتقد است که در واقع پیروزی کسانی که به «مرگ خدا» معتقد بودند در جوامع لیبرال دموکراسی غربی اتفاق افتاده نه در کشورهای لائیک کمونیستی؛ هر چند در جوامع مارکسیستی بود که مذهب بعنوان عامل تعیین‌کننده رفتار اجتماعی و فردی حذف گردید، و هر چند چنین شرایطی به طور رسمی در جوامع غربی تبلیغ نشده، لیکن بی‌تفاوتی فرهنگی

نبوده است. گرایش پایدار انسان، عطش او برای معنویت، واقعیت‌های بنیادی زندگی روزمره، ملزومات عملی عصر انقلاب اطلاعات، همگی وسیله‌ای شدند برای بیدارتر شدن انسان و استمرار تلاش او در جهت یافتن جایگزینی برای یوتوپای تحمیلی. در واقع، بیداری انسان، عامل درک چگونگی و واقعیت‌های زندگی خارج از نظام‌های توتالیتر شد. ماهیت وجودی بشر به گونه‌ای است که بسیاری انسانها از زندگی توأم با اطاعت محض از رژیم‌های توتالیتر اجتناب می‌کنند. سخن کوتاه، عواملی چون سرکوبی نیازهای مذهبی، نادیده گرفتن غریزه آزادیخواهی بشر و بسیاری از برخوردهای عملی و اجرایی با واقعیت‌های روزمره زندگی، مشترکاً شرایطی فراهم ساخت که شکست ناگهانی نظام کمونیستی و آموزه کمونیسم را بدنبال داشت. در ادامه مطلب، برژنسکی تاکید می‌کند که شکست کمونیسم بمنزله پیروزی عامل واحدی چون اندیشه دموکراسی نیست، بلکه هر یک از عناصر سیستم بازار آزاد اقتصادی، مذهب، ناسیونالیسم و دموکراسی در این زمینه نقشی ایفاء کرده‌اند. باید بخاطر داشت که اگرچه سلب آزادی افراد در پیروی از دستورات مذهبی منشاء مخالفت‌های فراگیر شده بود، لیکن مخالفت آنان با کمونیسم، بمنزله پذیرش مذهب بعنوان یک سیستم الزام‌آور اجتماعی و تعیین‌کننده ضوابط اخلاقی حاکم بر رفتار فردی نیست. بعلاوه، بعید است که کشورهای کمونیستی سابق اکنون خود را بعنوان جوامعی کاملاً مذهبی تلقی کنند. حتی در آندسته از کشورهای کمونیستی سابق که کلیسا نقش عمده‌ای در بسیج مخالفت مؤثر با استبداد کمونیستی داشته، اینک پس از پاره شدن زنجیرهای کمونیسم، تنزل چشمگیری در پذیرش حاکمیت مذهب بوجود آمده است؛ کلیسا، که زمانی پناهگاه آزاداندیشان بود، اکنون در پی کسب قدرت برای تعدی به آزادی اندیشه و بیان است.

در واقع، شکست یوتوپای تحمیلی کمونیسم هم نویدبخش است و هم خطرناک، و آموخته‌های انسان از قرن بیستم نیز تا حدود بسیار زیادی به چگونگی برخورد غرب پیشرفته با نویدها و خطرات ناشی از رفع چالش ایدئولوژیکی و زوال سیستم کمونیستی بستگی پیدا می‌کند و لاینکه آیا ارزشهای موجود در جوامع آزاد از نظر اقتصادی و سیاسی، می‌تواند موازنه‌ای میان امیال شخص برای تامین نیازهای مادی و ضرورت‌های ناشی از درگیر شدن او در زندگی توأم با بیداریهای چند بعدی بوجود آورد یا نه.



## ۶- اوضاع آمریکا در آستانه قرن بیست و یکم

بررسی اوضاع آمریکا در آستانه قرن بیست و یکم، سومین بخش کتاب برژنسکی را تشکیل میدهد. به نظر نویسنده، موقعیت آمریکا در برابر مسائل جهانی در دهه حاضر قابل تأمل است.

چه، از یک طرف این کشور در صحنه جهان یکه تاز و بلامنازع می باشد و از عوامل چهارگانه قدرت یعنی نیروی نظامی، توان اقتصادی، جذابیت فرهنگی و ایدئولوژیکی و نفوذ سیاسی در سطح جهانی برخوردار است، و از سوی دیگر تحولات اجتماعی داخلی و همچنین محتوای ارزشی پیام آمریکا، نقش ویژه این کشور بعنوان رهبر جهانی را تضعیف می کند. برژنسکی معتقد است که در حال حاضر هیچ کشوری نمی تواند از لحاظ قدرت و پرستیژ با آمریکا داعیه رقابت داشته باشد. روسیه علی رغم در اختیار داشتن ذخائر هسته ای يك ابر قدرت، فاقد توانائی اعمال قدرت در صحنه جهان است. آلمان و ژاپن نیز با وجود برخورداری از قدرت اقتصادی، معلوم نیست که بتوانند در کوتاه مدت قدرت اقتصادی خود را به قدرت سیاسی- نظامی تبدیل کنند. به هر روی، به نظر برژنسکی، استمرار قدرت و موقعیت بی همتای آمریکا در صحنه جهانی، می تواند توسط بیست عامل مهم زیر آسیب پذیرد:

۱- بدهی های مالی ۲- کسری موازنه تجاری ۳- کاهش سطح پس انداز و سرمایه گذاری ۴- ضعف قدرت رقابت صنعتی ۵- پائین آمدن نرخ رشد تولید ۶- وضع نامناسب سیستم بیمه های درمانی ۷- کیفیت ضعیف آموزشی ۸- زوال شالوده های اجتماعی ۹- حرص و طمع طبقه ثروتمند ۱۰- بروز نارضایتی گسترده از نظام قضایی در بین مردم جامعه ۱۱- ریشه دواندن مشکل فقر و تبعیض نژادی ۱۲- گسترش قتل و خشونت در کشور ۱۳- گسترش فرهنگ اعتیاد ۱۴- رشد یأس و ناامیدی در میان اقشار مختلف جامعه ۱۵- بی بندوباری جنسی ۱۶- تبلیغ و گسترش فساد اخلاقی توسط وسایل بصری ۱۷- بروز روحیه بی تفاوتی در مردم ۱۸- ظهور چندپارچگی فرهنگی که بالقوه تفرقه افکن است ۱۹- پیدایش بن بست در نظام سیاسی ۲۰- گسترش فزاینده احساس بوجی معنوی در بین مردم جامعه.

برژنسکی در ادامه، موارد مذکور را به ۳ دسته کلی مسائل اقتصادی، اجتماعی و ماوراءطبیعی تقسیم کرده و می نویسد دسته اول بطور کاملاً مستقیم به قابلیت آمریکا در رقابت با رقبای اقتصادی بازمیگردد؛ دسته دوم به شرایط و کیفیت زندگی در داخل جامعه آمریکا مربوط می شود؛ و دسته سوم شامل ارزشها، انتظارات و باورهای آمریکائی است که مجموعاً ویژگیهای آمریکا را شکل می دهد. به نظر برژنسکی، برای مدت قابل پیش بینی، مسائل دسته اول (مشکلات اقتصادی) از توجه خاص دستگاه حاکمه آمریکا برخوردار خواهد بود ولی بعید است که به مشکلات وسیع اجتماعی و حتی مشکلات عمیقتر فرهنگی پاسخهای سریع داده شود. واقعیت امر اینست که آمریکا باید با این حقیقت روبرو شود که بدون ایجاد تغییرات جدی در ارزشهای حاکم، نخواهد توانست وضع را در زمینه های فوق الذکر بهبود بخشد.

## ۷- تحولات جهان در آستانه قرن بیست و یکم

تحولات بنیادی در دوران معاصر، پیروزی غرب در جنگ سرد و اثرات آن بروج و اندیشه بشر، و بالاخره بیداری دینی و سیاسی مردم جهان بویژه رنسانس سیاسی دنیای اسلام از عمده ترین مسائلی است که برژنسکی تحت عنوان کلی «معضل بی نظمی بین المللی» مورد بحث قرار داده و ضمن آن به تشریح خلاء ژئواستراتژیکی، و نابرابری های گسترده در سطح جهان پرداخته است.

به نظر برژنسکی، فروپاشی اتحاد شوروی، «هارتلند» ارواسیا را با يك خلاء ژئوپلیتیکی روبرو کرده است، بطوری که فاصله بین غرب پیشرفته و دوردست ترین نواحی ارواسیا در خاور دور به «حفره آسمانی» تاریخ معاصر تبدیل شده است. در آینده نزدیک، این منطقه گسترده، مانند گذشته، محل درگیری و نزاع خواهد بود. تحت شرایط موجود و در کوتاه مدت، تهدید امنیتی

نسبت به همه چیز غیر از تامین ابعاد مادی زندگی، عملاً به پیروزی صاحبان این بنادر در کشورهای اخیرالذکر انجامیده است.

«تعریف آزادی» و «تعریف زندگی خوب» دو مسئله مهم است که برژنسکی آنها را در انحطاط اخلاقی و معنوی غرب بسیار مؤثر می داند. به نظر وی، آزادی به مسئله تابعیت و شهروندی فرد، و زندگی خوب به جوهر انسان باز می گردد. در جوامعی که از نظر فرهنگی در جهت به حداکثر رساندن رضایت فردی و به حداقل رساندن محدودیتهای اخلاقی حرکت می کنند، در واقع آزادی فردی به سمت خود محوری مطلق کشیده می شود و به عبارت دیگر، آزادی فردی از چارچوب مسئولیت مدنی جدا می گردد. بدین ترتیب، «آزادی» به مجوزی برای بی بند و باری فرد بدل می شود و آزادی فردی در فقدان محدودیتهای اخلاقی تجلی می یابد. چنین تعریفی از مفهوم آزادی- یعنی فساد اخلاقی و انحطاط فرهنگی- بطور کلی چیزی است که پیوسته توسط رسانه های جمعی بویژه تلویزیون در غرب القاء می شود.

برژنسکی در انتقاد از فرآورده های رسانه های جمعی بویژه تلویزیون در غرب تأکید می کند که تلویزیون تنها وسیله ای است که مفهوم يك زندگی خوب را برای بینندگان جوان تعریف و معیارهایی برای آنچه دست آورد زندگی، زندگی خوب و رفتار مناسب نامیده می شود، تعیین می کند؛ تلویزیون، شرایط مطلوب برای بینندگان خود و خواسته ها و انتظارات آنها را شکل می دهد و مرز میان رفتار مطلوب و غیر مطلوب را روشن می سازد. خلاصه اینکه هیچ عاملی حتی قدرت مذهب یا تلقینات نهادهای توتالیتر در جهان امروز توانائی رویارویی با جریان های فلسفی و فرهنگی را که بوسیله تلویزیون شکل می گیرد ندارد و در واقع انحطاط فرهنگی و فساد اخلاقی غرب از راه برنامه هایی که از جعبه های چند اینچی موجود در منازل پخش می شود، صورت می پذیرد.

در بحث پیرامون انحطاط فرهنگی و معنوی و فساد اخلاقی غرب [به اصطلاح] متدمن، برژنسکی روند ثروت اندوزی و بوالهوسی را که گریبانگیر جوامع غربی است برای آینده آنها خطرناک می داند و معتقد است که غرب باید يك دیدگاه روشن، مجموعه ای از ارزشها، و شیوه ای برای زندگی که با بیداری سیاسی انسان معاصر مطابقت داشته باشد، تدبیر کند. برژنسکی دمکراسی را در تحقق این هدف عاجز می بیند زیرا به اعتقاد وی گرچه دمکراسی احتمالاً نقش محوری ایفاء می کند ولی دمکراسی را باید محتوا بخشید و غنی کرد. هر چند روندهای سیاسی دمکراتیک، نظام مبتنی بر قانون اساسی، و حاکمیت قانون عوامل بی همتائی است که حراست و حفاظت از حقوق فردی و شخصیت انسان را تضمین می کند، اما دمکراسی فی نفسه پاسخی برای معماهای زندگی اجتماعی و بویژه تعریف زندگی خوب به دست نمی دهد. پاسخ به معماهای فوق از سوی فرهنگ و فلسفه ای داده می شود که هر دو مشترکاً ارزشهایی را بوجود می آورند که رفتار اجتماعی را شکل و انگیزه می بخشد. در واقع فراهم آوردن يك الگوی اجتماعی با معنا برای جهان بیداری که در معرض امواج علم مدرن قرار دارد، از توان فرهنگ مبتنی بر ثروت اندوزی و بوالهوسی خارج است.

به عقیده نویسنده کتاب، تعیین معیارهای يك جامعه خوب، هم در سطح ملی و هم مآلاً در سطح جهانی، يك مسئله سیاسی و فلسفی است. مسائلی که امروز جامعه بسیار مدرن غرب با آن روبروست در واقع مسائل فلسفی علمی است نه ایدئولوژیکی. مسائلی از قبیل چگونگی آغاز حیات، تعریف حیات، و اینکه چه کسی حق تعیین سرنوشت انسان را بدست دارد و چه کسی می تواند در مورد سلب حیات از انسان تصمیم بگیرد، مسائلی است که ریشه در مذهب، فلسفه، علم و سیاست دارد.

خلاصه اینکه به نظر برژنسکی باید امیدوار بود که در آینده دور، در واکنش به بوجی معنوی جوامع مبتنی بر ثروت اندوزی و بوالهوسی و چالشهای نوین علمی، بار دیگر به اهمیت زیر و بم های فلسفی و معنوی حیات پرداخته شود. هر چند احتمال محوری شدن دوباره مذهب و نهادینه شدن آن در زندگی انسان [غرب] بسیار ضعیف است، لیکن شناخت مجدد ضرورت بهبود وضع معنوی انسان، نقطه حرکتی است برای اعمال کنترل اخلاقی بر دینامیزم تغییرات تاریخی.

دو قرن گذشته را معکوس می‌کند.

از لحاظ ژئوپلیتیکی نیز به نظر برژنسکی واکنش درازمدت روسیه نسبت به تحولات فوق‌الذکر برای آینده اهمیت خواهد داشت. واکنش روسیه نشان خواهد داد که آیا آن کشور واقعاً آمال و اهداف امپراتوری را رها ساخته یا با تلاش تدریجی در پی کسب موقعیت از دست رفته می‌باشد. به هر روی، صرفنظر از اینکه روسیه چه راه چاره‌ای برگزیند، سرزمین‌های امپراتوری سابق در هارتلند دوره‌ای از هرج و مرج و خشونت را سپری خواهند کرد.

سقوط اتحاد شوروی سابق، نه تنها گسترش دامنه نفوذ آمریکا در خلاء ژئوپلیتیکی موجود در ارواسیا را بویژه از طریق تلاش برای کمک به انسجام کشورهای غیرروسی ممکن ساخته است، بلکه به نظر برژنسکی تبعات ژئوپلیتیکی ناشی از این امر در حواشی جنوب غربی ارواسیا نیز بسیار عمده است و در واقع اکنون خاورمیانه و خلیج فارس هم آشکارا به صورت منطقه سلطه انحصاری آمریکا درآمده است. از نظر تاریخی، چنین وضعی بیسابقه است زیرا در دوران معاصر منطقه مزبور پیوسته مورد نظر و محل رقابت شدید قدرتهای بزرگ بوده است.

برژنسکی هشدار می‌دهد که این نفوذ انحصاری و بی‌سابقه آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس عمدتاً به علت نبودن پیوندهای بنیادی بین ارزشها، فرهنگ سیاسی یا مذهبی آمریکا و متحدین عرب آن کشور، احتمالاً سطحی و حتی بی‌دوام و شکننده است. قدرت آمریکا در منطقه نیز عمدتاً بر اتحاد با دولت‌های منطقه مبتنی است. در مواردی، دولت‌های مزبور را طبقات فاسد و بسیار اشرافی تشکیل می‌دهند که خطر جدائی آنها از مردم به گونه‌ای فزاینده وجود دارد. علاوه، ایران به نحوی بارز مشتاق تسلط بر منطقه است\* و برای رفع سلطه آمریکا از منطقه نیز مهیاست؛ ایران از سنت امپراتوری و از انگیزه‌های مذهبی و ناسیونالیستی خود در منازعه با حضور روسیه و آمریکا در منطقه برخوردار است. در این راستا، ایران اکنون نیز می‌تواند روی همدلی مذهبی همسایگان خود حساب کند. از اینرو، در شرایطی که مذهب و ناسیونالیسم با حضور یک قدرت مسلط در منطقه به مخالفت برخاسته‌اند، پایه‌های برتری فعلی آمریکا در خاورمیانه، در واقع دقیقاً بر شن بنا شده است.

در تشریح محدودیتهای کنترل آمریکا بر این منطقه، برژنسکی به این حقیقت اشاره می‌کند که حتی پیروزی یکطرفه آمریکا و متحدانش در جنگ خلیج فارس نیز نتایج مطلوب سیاسی را به بار نیاورده است. رژیم صدام هنوز برمسند قدرت است و شورش کردها و شیعیان برخلاف نظر آمریکا به گونه‌ای مؤثر سرکوب شده است. بی‌تردید، تحقق پیروزی سیاسی مستلزم همکاری اعراب منطقه بود، درحالیکه آنها از ادامه جنگ و سرنوشتی کامل صدام به علت احتمال بروز شورش در کشورهای خود حمایت نکردند.

علاوه، در صورت شکست تلاشهای آمریکا در برقراری صلح بین اعراب و اسرائیل، قطعاً خصومت اعراب علیه آمریکا نیز تشدید خواهد شد. هنگامی که خاورمیانه صحنه رقابت و ابرقدرت آمریکا و شوروی بود، حمایت آمریکا از اسرائیل می‌توانست به عنوان وسیله‌ای برای حفظ منافع آمریکا و همچنین اقدامی اخلاقی نسبت به قوم یهود تلقی شود، ولی در زمانی که آمریکا قدرت بلامنازع در منطقه است، درگیری اعراب و اسرائیل احتمالاً بسیج بنیادگرایی مذهبی و ناسیونالیسم افراطی را علیه استمرار سلطه منطقه‌ای آمریکا تسهیل می‌کند. بنابراین، خلاء ژئوپلیتیکی ناشی از سقوط امپراتوری شوروی ممکن است به صورتهای مختلف به گرداب خطرناکی برای آمریکا و روسیه بدل شود. در مورد این گرداب خطرناک، برژنسکی می‌نویسد که بیداری سیاسی جهان اسلام نه تنها موجب بروز درگیری در بقایای امپراتوری سابق روسیه می‌شود، بلکه سلطه آمریکا در جنوب را نیز احتمالاً به خطر می‌اندازد. به علت حضور اتباع روسی در مناطق جنوبی و جریان مقابله با زورگوییهای موجود در

□ برژنسکی بر ضعف فرهنگی جوامع غربی انگشت می‌گذارد و این جوامع را در برابر بیداری جهان سوم و بویژه رنسانس سیاسی دنیای اسلام آسیب پذیر می‌بیند. او همراه صاحب نظرانی چون نیکسون و کیسینجر، ناقوس بیدارباش را برای غرب به صدا درمی‌آورد.

□ برژنسکی خوشبینی کسانی را که سقوط عملی و نظری کمونیسم و فروپاشی اتحاد شوروی را پایان تاریخ مبارزات دو مکتب سرمایه‌داری و کمونیسم می‌دانند و به برتری لیبرال دموکراسی غرب، بویژه ایالات متحده، معتقدند جدی نمی‌گیرد و در مورد بروز آشفتنگی در ساختار فکری انسانها و انحطاط فرهنگی و فساد اخلاقی جوامع غربی هشدار می‌دهد.

شوروی سابق برای همسایگانش بر طرف شده لیکن در درازمدت، بقایای این امپراتوری از هم پاشیده می‌تواند منبع خطرات سیاسی عمده و جدیدی باشد. سقوط شوروی، نشان‌دهنده یک نقطه عطف ایدئولوژیکی و از نظر تاریخی بسیار حائز اهمیت است. فروپاشی شوروی در واقع بمنزله پایان یک امپراتوری سیصد ساله است، امپراتوری نیرومندی که بر پهناورترین سرزمین جهان سیطره داشت و موقعیت ژئوپلیتیکی آن، بعنوان هارتلند ارواسیا، منشاء قدرت و نفوذ آن در اقصی نقاط غربی، شرقی و جنوبی قاره بود. در مقابل، مقاومت کشورهای واقع در در دست‌ترین مناطق شرقی ارواسیا، همراه با مداخله فعال آمریکا، در سالهای اخیر محورهای جبهه ژئواستراتژیکی در رقابتهای سرنوشت‌ساز جهانی را تعیین می‌کرد.

برژنسکی معتقد است که نابودی امپراتوری شوروی - البته با فرض اینکه مجدداً ظهور نخواهد کرد - چالش ژئوپلیتیکی را نیز بر طرف ساخته است. علاوه این امر در غرب به این معناست که اروپای مرکزی می‌تواند تدریجاً با پیوستن به روند وحدت سیاسی و اقتصادی اروپا تلاش‌های خود برای کسب هویت فرهنگی را تکمیل کند. از نظر استراتژیکی نیز نابودی امپراتوری شوروی بسیار حائز اهمیت است. این امر، در واقع تلاش چهل ساله امپراتوری مستقر در هارتلند برای اخراج آمریکا از ارواسیا را خاتمه بخشیده است. با شکست اتحاد شوروی در جنگ سرد و سپس متلاشی شدن خود آن کشور، اکنون آمریکا برای نخستین بار قادر است حضور سیاسی خود در جمهوریهای جدید ارواسیا را تا سرحدات چین و همچنین سلطه خود بر منطقه خلیج فارس واقع در شاخه جنوبی ارواسیا نشان دهد.

اگر چه خطر تهدید ژئوپلیتیکی امپراتوری شوروی برای آمریکا بر طرف شده است، لیکن برژنسکی معتقد است که بی‌آمدهای نابودی این امپراتوری احتمالاً صلح‌آمیز نخواهد بود. چه، برخلاف امپراتوریهای سابق انگلیس و فرانسه، سرحدات اصلی امپراتوری سابق روسیه چه از نظر تاریخی و چه از نظر جغرافیائی دقیقاً روشن نیست. علاوه، گسترش تدریجی دامنه امپراتوری شوروی در خلال صدها سال موجب پراکنده شدن اتباع روسی در سرزمینهای غیرروس و اقامت بیست و پنج میلیون نفر روسی در خارج از سرزمینهای سنتی خود گردیده است. از اینرو، در شرایط فعلی، حضور ۲۵ میلیون روس و ۴۰ میلیون اقلیت غیرروس در مناطق مزبور عامل بالقوه خطرناکی برای بروز درگیریهای قومی محسوب می‌شود. وجود درگیریهای محدود ولی مستمر بین ارمنستان و آذربایجان همچون سرنوشتی است که در انتظار دیگر جمهوریهای شوروی سابق می‌باشد.

به نظر برژنسکی، قدرتهای خارجی بویژه همسایگان مسلمان احتمالاً تلاش می‌کنند که خلاء ژئوپلیتیکی ناشی از سقوط شوروی را پر کنند. در این زمینه، ترکیه، ایران و پاکستان هم اکنون با لطایف‌الحیل سرگرم گسترش دامنه نفوذ خود در منطقه مزبور هستند. عربستان سعودی نیز با کمکهای مالی خود تلاش عمده‌ای را برای تجدید حیات میراث فرهنگی و مذهبی اسلام در منطقه آغاز کرده است. در واقع، اسلام به سمت شمال در حرکت است و جریان ژئوپلیتیکی

\* طرح این ادعای بی‌اساس، در چارچوب زمینه‌سازی برای ایجاد تنش و درگیری در منطقه، دورکردن ایران از همسایگانش و ملاً توجیه حضور سیاسی - نظامی و مداخلات ایالات متحده در خاورمیانه و خلیج فارس صورت می‌گیرد.

مناطق مسلمان نشین آسیای مرکزی، روسیه نمی‌تواند نسبت به بیداری جهان اسلام بی‌تفاوت باشد. از طرفی، آمریکا نیز در عین حال که با خطر تشدید احساسات خصمانه روبروست، به دلیل منافع نفتی خود و احساس تعهد اخلاقی در حمایت از اسرائیل، چاره‌ای جز تن دادن به گرداب مزبور ندارد. به نظر برژنسکی، گرداب خطرناک ناشی از خلاء ژئوپلیتیکی شوروی از یکسو، و بیداری جهان اسلام و مقاومت آمریکا و روسیه با آن از سوی دیگر، می‌تواند به خشونت گراید و منطقه ارواسیا را فراگیرد. این ورطه خطرناک و توام با خشونت، از شرق به غرب (از دریای آدریاتیک تا سرحدات چین)، و از جنوب به شمال (منطقه خلیج فارس - منطقه نگران‌کننده خاورمیانه - ایران، پاکستان و افغانستان در جنوب و آسیای مرکزی و سرحدات قزاقستان - روسیه در شمال تا سرحدات روسیه - اوکراین) گسترده است، و بدین ترتیب بخشهایی از جنوب شرقی اروپا، خاورمیانه، حوزه خلیج فارس و نواحی جنوبی اتحاد شوروی سابق را فرا می‌گیرد. در این منطقه تقریباً سی کشور قرار گرفته‌اند که در نخستین مراحل خودسازی قرار دارند، از نظر سیاسی هنوز خود را تعریف نکرده‌اند، و تقریباً هیچیک از نظر قومی، زبانی، فرهنگی یکدست نیستند. بنابراین، بروز درگیریهای قومی، همراه با بیداری فزاینده مردم منطقه، می‌تواند خاطرات دردناک لبنان در دهه ۸۰ و کردستان و یوگسلاوی در دهه ۹۰ را در ارواسیا تداومی کند.

برژنسکی معتقد است که در یک منطقه بالقوه خطرناک، خشونت می‌تواند در بین بخشهای مختلف به اشکال گوناگون بروز کند. فهرست زمینه‌های درگیری در این منطقه بطور وحشتناکی طولانی است. این درگیری‌ها می‌تواند میان نژادها و اقوام مختلف روسیه و تعدادی از کشورهای آسیای مرکزی، روسیه و کشورهای مسلمانانی که از حمایت خارجی نیز برخوردارند، روسیه و اوکراین، برخی کشورهای بالکان، یونان و ترکیه، اسرائیل و اعراب، ایران و برخی کشورهای حوزه خلیج فارس یا بین ایران و آمریکا یا عراق و هند و پاکستان رخ دهد. اعمال محدودیت‌های مؤثر بین‌المللی و اجماع مؤثر اعضاء فعلی کلوب تسلیحات هسته‌ای جهان می‌تواند خطرات مزبور را به حداقل کاهش دهد. برژنسکی امکان تحقق چنین اجماعی را ضعیف می‌بیند و ایالات متحده را تنها نیروی بازدارنده می‌داند، ولی در عین حال علاقه آمریکا بویژه کنگره آن کشور به اتخاذ چنان سیاستی را مورد تردید قرار می‌دهد و اضافه می‌کند که جامعه بین‌المللی از اعطاء نقش پلیس ویژه جهانی به ایالات متحده حمایت نخواهد کرد.

برژنسکی با تأکید بر ضرورت همبستگی بین‌المللی برای حفظ بنیان نظم مؤثر بین‌المللی، چالشهای سه گانه ژئوپلیتیکی، اجتماعی - اقتصادی، و ایدئولوژیکی را مهم‌ترین عوامل تهدیدکننده نظم بین‌المللی معرفی می‌کند. به نظر او، چالش ژئوپلیتیکی فی‌نفسه به تبعات فروپاشی اتحاد شوروی سابق و بدنبال آن، تغییر نحوه توزیع قدرت جهانی و افزایش امکان بروز درگیریهای منطقه‌ای مربوط می‌شود. بعلاوه، بحران ناشی از انتقال به دوران بعد از کمونیسم نیز آزمایشی است برای کارایی لیبرال دموکراسی مدرن. نگرانی سوم نیز ناشی از امکان بروز درگیریهای ایدئولوژیکی تازه در جهان و ظهور مراکز جدید قدرت است بویژه اینکه نابرابری‌ها در سطح جهانی به گونه‌ای غیر قابل تحمل در حال افزایش است و تلاش برای یافتن یک الگوی اجتماعی مناسب تشدید می‌شود.

به نظر برژنسکی، هر چند نابرابری‌ها در سایه فاصله طولانی قاره‌ها و فرهنگها از یکدیگر در دوره‌ای دراز از تاریخ بشر تحمل شده است، ولی در جهانی که با بیداری سیاسی گسترده انسانها روبرو هستیم، نابرابری‌ها غیر قابل تحمل می‌گردد و نوع اعتراض به این نابرابری‌ها نیز به سمت و سو نحوه رهبری آن مربوط می‌شود. از اینرو، نقش آینده روسیه و همچنین چین اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. خلاصه اینکه مشکل نابرابری در سطح جهان، بی‌تردید به صورت یک مسئله عمده در سیاستهای آخرین دهه قرن بیستم درآمده است. دموکراسی مبتنی بر نظام بازار آزاد گرچه در چند سال اخیر پیروز بنظر رسیده، ولی به عقیده برژنسکی پیروزی دموکراسی از شکست کمونیسم نشأت می‌گیرد نه توفیق آرمانهای دموکراسی در شرایط مختلف. در بسیاری از مناطق فقیز جهان که اندیشه دموکراسی هنوز جامه عمل نپوشیده، فرهنگ

□ در جوامعی که از نظر فرهنگی در جهت افزایش رضایت فردی و کاهش محدودیت‌های اخلاقی پیش می‌روند، آزادی انسان به سوی خودمحموری مطلق کشیده می‌شود و از چارچوب مسئولیت مدنی جدا می‌افتد.

□ با فروپاشی امپراتوری شوروی، يك خلاء ژئوپلیتیکی در «هارتلند ارواسیا» به وجود آمده است، به گونه‌ای که فاصله میان غرب پیشرفته و دور دست‌ترین نواحی ارواسیا در خاور دور به «حفره آسمانی» تاریخ معاصر بدل شده است.

□ گرداب خطرناک ناشی از خلاء ژئوپلیتیکی که در پی فروپاشی امپراتوری شوروی پدید آمده، و نیز بیداری جهان اسلام و مقاومت ایالات متحده و روسیه با آن، می‌تواند موجی از خشونت برانگیزد و منطقه ارواسیا را در کام خود فروبرد.

□ شکست کمونیسم به معنی پیروزی پدیده واحدی چون اندیشه دموکراسی نیست، بلکه مذهب، ناسیونالیسم، دموکراسی و عناصر بازار آزاد اقتصادی هر یک به گونه‌ای در این زمینه نقش داشته‌اند.

لذت‌گرایی غرب و نابرابری شدید بین‌المللی از نقاط ضعف نظام اقتصاد سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی غربی به حساب می‌آید. از اینرو، پیروزی دموکراسی در نزاع ایدئولوژیکی، باید بعنوان پیروزی بلوک متحد آمریکا در برابر بلوک شوروی تلقی گردد نه پیروزی جهانی نفس‌اندیشه دموکراسی. برژنسکی بر این باور است که مسئله نابرابری هم اکنون توجه شدید مذاهب عمده جهان را بخود جلب کرده است. در طول قرون گذشته، مذاهب بزرگ بطور کاملاً طبیعی نگران عدالت اجتماعی بودند و به فقر توجه ویژه‌ای داشتند. اما در حالیکه اغنیایا به ترحم بیشتر به فقرا دعوت میکردند ولی اساساً به موعظه کردن در زمینه بی‌تفاوتی نسبت به وضع موجود و پذیرش آن گرایش داشتند نه دعوت به ایجاد تغییر و تحول. در واقع، مذاهب در طول زمان عمدتاً مشوق وضع موجود بودند.

به هر حال، در مقابله با رشد سکولاریسم، تهدیدهای ناشی از شیوه زندگی مدرن و تنزل سطح اخلاق بر اثر گسترش فرهنگ لذت‌گرایی غرب، مسیحیت و اسلام هر دو در تعریف معنوی معمای زندگی مدرن، هر چه بیشتر به طرح مسئله نابرابری می‌پردازند. البته کمونیسم صرفاً از جنبه مادی بر نابرابری تکیه می‌کرد و با نادیده گرفتن بُعد معنوی، مدعی بود که می‌تواند يك زندگی مادی آرمانی برای همه بوجود آورد. ولی مذاهب، برعکس، تأکید می‌کنند که زندگی خوب در درجه اول از بعد معنوی مطرح می‌باشد و سپس در برقراری عدالت در روابط انسانها نهفته است و تلاش برای دست‌یابی به برابری به هیچ روی نباید امری مکانیکی تلقی گردد، یعنی برابری را نباید با تساوی در مالکیت یکی دانست. برابری باید مفهومی برای مرزبندی آگاهانه در بدست آوردن ثروت و همچنین بیان مسئولیت مشترک دانسته شود.

به نظر برژنسکی، کلیسای کاتولیک بعنوان نماینده قدرتمندترین شاخه مسیحیت معاصر، بیش از پیش بر جوانب منفی فرهنگ سرمایه‌داری تکیه می‌کند و بجای انگشت گذاشتن بر برابری کلی در زندگی و بویژه نیاز به ایجاد تعادل بین ابعاد مادی و معنوی زندگی، مشکل نابرابری اجتماعی - اقتصادی را مسئله عمده می‌داند که باید مورد توجه جدی قرار گیرد. در واقع، مسیحیت که همواره بر برابری معنوی و حتی برتری معنوی فقر بر ثروت تأکید می‌کرد، اکنون به سوی مخالفت فعال تر با نابرابری مادی رو به رشد کشیده شده است. البته کلیسا دقت دارد که هیچ الگوی خاص اجتماعی را توصیه نکند و توسل به هرگونه خشونت انقلابی برای تحقق عدالت اجتماعی را نفی نماید.

در حالیکه مذاهب می‌توانند توجه جهانی را نسبت به مسئله نابرابری افزایش دهند، بعید است که بتوانند الگوی منسجمی برای نظم اجتماعی مطلوب و مؤثر در سطح جهانی ارائه کنند. در عین حال شکست کمونیسم بعنوان یک نظام اقتصادی نیز بی‌اعتباری هر نوع تلاش برای ایجاد برابری تحمیلی را نشان داده است.

به نظر برژنسکی، روسیه ممکن است تحت شرایطی برای کسب رهبری جهان وسوسه شود و احتمال دارد که معماهای ژئوپلیتیکی و سردرگمی ایدئولوژیکی او را بدان سمت سوق دهد ولی رهبری روسیه هنگامی می‌تواند از سوی دیگران پذیرفته شود که آن کشور بتواند الگوی اجتماعی-اقتصادی کارآ و جذابی ارائه کند. یک روسیه نیمه فاشیست فاقد چنان توانائی است. روسیه دمکراتیک نیز به سمت غرب گرایش خواهد داشت و همیشه به حمایت غرب وابسته خواهد بود و در نتیجه، همین پیوند با دنیای پیشرفته، مانع برقراری هرگونه پیوند جدی ایدئولوژیکی با مردم جهان سوم سابق خواهد بود. در مقابل، چین ممکن است شغل رهبری را بر دوش بکشد. چین به تنهایی می‌تواند با یک دنیا نابرابری مقابله کند و هم اکنون نیز با بیش از یک میلیارد جمعیت سرگرم تلاشهای مستمر و موفقی علیه نابرابری است. برژنسکی معتقد است که چین می‌تواند برای بسیاری از کشورهای فقیر که فاقد یک الگوی تاریخی هستند، حتی بدون آنکه برای تبلیغ ایدئولوژیکی جوهر اصلی مدل چینی تلاش شود، نمونه مطلوبی باشد. البته این امر به دو عامل عمده یعنی تحولات داخلی چین و رفتار بین‌المللی آن کشور بستگی خواهد داشت. چین ممکن است در نظر بسیاری از کشورهای در حال توسعه و بویژه جمهوریهای شوروی سابق جایگزین بسیار جذابی برای نظام شکست خورده کمونیستی و دمکراسی غربی محسوب شود. اگر رشد فعلی اقتصادی چین ادامه پیدا کند، تا سال ۲۰۱۰ آن کشور می‌تواند بعد از آمریکا، اروپا و ژاپن به چهارمین قدرت اقتصادی جهان بدل شود. چین از طریق موفقیت‌های اقتصادی، صادرات تسلیحاتی، ارائه شعارهای آرمانی و نیز در پرتو برخورداری از حق وتو در سازمان ملل می‌تواند رهبری جهانی توده‌ها را بدست گیرد.

برژنسکی در ارزیابی سیاست‌های آینده چین این احتمال را مطرح می‌کند که چین ممکن است تصمیم بگیرد نه تنها از طریق اعتقادی بلکه از راه چالش نیرومند ژئوپلیتیکی، جهانی را که تحت سلطه (آمریکا-ژاپن و اروپا) است تهدید کند. در پاسخ به این سوال که چین از چه طریق می‌تواند با سلطه ۳ قدرت آمریکا-ژاپن و اروپا بر جهان مقابله کند، برژنسکی می‌نویسد که استراتژیست‌های چینی در پیش‌بینی یک برخورد مؤثر ژئوپلیتیکی احتمالاً تلاش خواهند کرد ائتلاف سه‌گانه‌ای بوجود آورند و با ایران در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه، و با روسیه در سرزمین‌های اتحاد شوروی سابق، متحد شوند. در شرایط خاصی ممکن است هم ایران و هم روسیه به چنین ائتلافی بپیوندند. انگیزه‌های روسیه برای پیوستن به ائتلاف سه‌گانه بیشتر داخلی است و ایران نیز ممکن است در پی اهداف خود در منطقه خلیج فارس و بخش‌هایی از آسیای مرکزی به این اتحاد داخل شود و در عین حال بکوشد که آمیزه‌ای از مذهب و سیاست ویژه خود را در سراسر جهان اسلام عرضه نماید. روسیه ضعیف و عاجز نیز در صورتیکه تلاش‌هایش در زمینه برپائی یک نظام دمکراتیک «اروپا محور» به نتیجه نرسد، ممکن است پیوستن به ائتلاف سه‌گانه با ایران و چین را برای بازسازی حداقل بخشی از امپراتوری گذشته مفید ببیند. در هر صورت، هم ایران و هم روسیه می‌توانند نه تنها از نیروی نظامی بلکه از قدرت نسبتاً موفق نظام اقتصادی و اجتماعی چین بهره‌مند شوند و بدینوسیله بطور «دو فاکتو» رهبری چین را بپذیرند. چنان ائتلافی تا اندازه‌ای می‌تواند جبهه قدیمی چین-شوروی را دوباره زنده کند و حتی بدون برخورداری از یک ایدئولوژی رسمی، بطور کلی نابرابری در جهان را نفی نماید.

به هر روی، برژنسکی دو راه دیگر را نیز برای آینده چین پیش‌بینی می‌کند و می‌نویسد چین ممکن است در مسیر تحکیم خود بعنوان قدرت اصلی در خاور دور، دست به چالشی جدی بزند و بدین ترتیب بر ثبات منطقه اثر بگذارد. به عبارت دیگر ممکن است قدرت اقتصادی چین به سمت اعمال قدرت نظامی سوق داده شود. چنان سیاستی مآلاً چین را در مقابل ژاپن قرار می‌دهد و رقابت بالقوه مغربی را در منطقه بوجود می‌آورد.

به زعم برژنسکی اسلام به عنوان یکی از مهمترین مذاهب جهان، گرچه از دیرباز بیش از مسیحیت به تسلیم شدن در برابر تقدیر متمایل بوده، ولی در عصر حاضر اسلام به نیروی بزرگی تبدیل شده است که از طریق انکار نوگرایی غربی با نابرابری مبارزه می‌کند. از نظر اسلام معاصر، نوگرایی غربی اساساً فاسد است و از فرهنگ تسلیم سریع انسان به هوای نفس نشأت می‌گیرد. به عقیده برژنسکی، در عصر حاضر، متفکران اسلامی در تلاشند مفهومی از نوگرایی به دست دهند که جوامع اسلامی را قادر سازد از ثمرات تکنولوژیکی تمدن غربی منهای مفاسد فرهنگی آن بهره‌مند شوند. در این تلاش، متفکران اسلامی فصلی از تاریخ گذشته اسلامی را بازگو می‌کنند که در آن مسلمانان پیشرو علم و دانش خلاق در جهان بوده‌اند. در این زمینه، مساعی اندیشمندان اسلامی در تشویق نوگرایی فلسفی-اجتماعی اسلام، با تلاش برای از میان برداشتن چیزی که بسیاری از مسلمین با توجه به برتری غرب آنرا شرایط نابرابر سیاسی و فرهنگی تلقی می‌کنند همراه است.

در واقع، در جهان اسلام امروز که از گرایش‌های مذهبی جامع‌تر و قاطع‌تری برخوردار است، یک نظریه تدافعی در حال رشد است که نفوذ تباه‌کننده غرب را نفی می‌کند و در عین حال، نوزائی و نوگرایی تمدن اسلامی را که به خوابی طولانی فرو رفته بود تشویق می‌نماید. بنابراین، برای فراهم ساختن یک راه حل اسلامی که در آن نوگرایی تکنولوژیکی (و نه فرهنگی) در داخل نظام ارزشی مبتنی بر معیارهای مذهبی جذب شود، مذهب و سیاست دست به دست هم داده‌اند. برای تحقق این هدف، اسلام شرایطی را که در آن یک فرهنگ بیگانه که از نظر فلسفی فاسد و از نظر اقتصادی مخرب و از نظر سیاسی سلطه‌گر است، حاکمیت دارد، نفی می‌کند.

خلاصه اینکه، به نظر برژنسکی اسلام پاسخی است به احساس یأس توأم با خشم توده‌های عرب که از نظر سیاسی بیدار شده‌اند و همچنین آنگشته از مسلمانان غیر عرب که در آسیا، آفریقا و حتی آمریکا (سیاهان) به سر می‌برند و احساس می‌کنند که در کشور‌هایشان که عمدتاً زیر سلطه غرب شبه مسیحی سفید و ثروتمندتر قرار دارد نادیده گرفته شده‌اند. جهان اسلام از حملات گسترده‌ای که به ارزش‌ها و سنت‌های آن بویژه در آمریکا صورت می‌گیرد به خوبی آگاه است. موفقیت‌های اخیر اسلام بعنوان دینی که فوج فوج به آن می‌گروند، گرچه تا حدودی از یأس و خشم فوق‌الذکر سرچشمه می‌گیرد لیکن بیش از هر چیز مدیون دیدگاه جامع آن و الگویی است که برای یک شیوه زندگی جایگزین ارائه می‌کند.

به هر حال، دو پدیده در حال رشد به طور گوناگون به محوری شدن معضل نابرابری در زمان ما کمک می‌کند: نخست، توجه به مسائل محیط زیست در کشورهای ثروتمند که می‌توان از آن بعنوان مذهب جدید ثروتمندان یاد کرد؛ دوم، توجه مذاهب بزرگ به مسئله بی‌عدالتی اجتماعی.



به نظر برژنسکی، سومین راهی که در برابر چین قرار دارد، پیوستن آن کشور به باشگاه بین‌المللی است که مطلوب‌ترین وضع برای آینده چین خواهد بود. در این مسیر، نه تنها چین به همکاری مثبت و مؤثر غرب نیاز دارد، بلکه غرب نیز باید بپذیرد که چین هنوز سمبل و نمایانگر آمال بخشهای فقیر جامعه بشری است و می‌تواند در مواقعی بعنوان سخنگوی توده‌های محروم جهان صحبت کند.

## ۹- منظومه‌های قدرت در قرن بیست و یکم

برژنسکی در بخش پایانی کتاب، زیر عنوان «سراب کنترل»، تلاشهای سیاسی و اعتقادی انسان برای کنترل بشریت را مورد ارزیابی کلی قرار داده و در مورد چگونگی نظم آینده جهانی می‌نویسد: قرن بیستم، بعنوان قرن اندیشه‌های فوق‌استوره‌ای و قرن مرگهای کلان، باورهای مربوط به امکان کنترل کامل بشریت توسط ایدئولوژیهای مبتنی بر توتالیتریزم را که ناشی از ادعای برخورداری از حق مطلق بود، گسترش داد. انسان مذهبی عصر ماقبل مدرن، که واقعیت را بعنوان اراده و مشیت خداوند پذیرفته بود، با نسل سکولاری جایگزین شده است که می‌پندارد نه فقط طبیعت بلکه انسانیت را نیز می‌تواند براساس یوتوپهای مفروض خود شکل دهد، و برپایه این باور بطور فزاینده می‌خواهد جای خدا را غصب کند و بهشت را در روی زمین بسازد.

برای تحقق بخشیدن به چنین دیدگاهی بوده که انسان قرن حاضر به خونین‌ترین سیاستها دست یازیده و از راه اعمال زور به خلق یوتوپهای تحمیلی که بهای آن برای بشریت فوق تصور می‌باشد پرداخته است. به هر حال، شرایط سیاست جهانی از لحاظ محتوای فلسفی در چهار زمینه مرتبط، یعنی قدرت فیزیکی، تلاش سیاسی، انتظارات فردی و شتاب تحولات اجتماعی، سیال بوده است.

برژنسکی اضافه می‌کند، این اندیشه که بشر واقعاً قدرت و توان ایجاد تغییر در هر یک از ابعاد و زمینه‌های چهارگانه فوق را دارد، خیال و سرابی بیش نیست. شتاب تحوّل و تغییر در هر یک از ابعاد مذکور فقط توسط خود آنها تعیین می‌شود. انسان جهات اصلی قدرتهای فیزیکی در حال گسترش خود را نه کنترل و نه تعیین می‌کند. صعود انسان به فضا، دسترسی به سلاحهای مدرن، پیشرفت در علم پزشکی و دیگر علوم، عمدتاً براساس دینامیسمهای داخلی آنها شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، هر اختراعی، منبع اختراع دیگر است و در واقع بشر در حالیکه مبتکر است محبوس روند خلاقیت خود نیز می‌باشد.

به نظر برژنسکی، «تلاشهای سیاسی» و «انتظارات فردی» انسان نیز وضعی مشابه بعد قدرت فیزیکی او دارد. بعد سیاسی، لزوماً به منزله قدرت انسان در تشکیل یک دمکراسی مؤثر نیست، بلکه روندی است که تحت شرایط جامعه شکل می‌گیرد و انسان را به سوی تصمیم‌گیری، حقوق بشر، اعتراض به نابرابری توزیع قدرت و ... می‌کشاند. انتظارات فردی نیز با سرعت رشد تولیدات جدید تغییر می‌کند. فرهنگ مصرفی غرب تأکید ویژه‌ای بر تأمین نیازهای فردی دارد، از اینرو، اکثریت مردم جهان هنوز باید فقط نظاره‌گر شیوه زندگی اقلیتی خاص باشند. شرایط زندگی اجتماعی انسان نیز بطور ناگهانی از نسلی به نسل دیگر تغییر می‌یابد. تبادل تکنولوژی، تحصیلات، مسافرتها و ارتباطات مدرن، همه در تغییر مفاهیم اجتماعی بسیار مؤثر است. به هر حال تحت چنین شرایطی، گرچه آمریکا برای مدتی قدرت بی‌همتای جهان است ولی با فقدان نفوذ مؤثر در صحنه جهانی مواجه می‌باشد. به عبارت دیگر، قدرت آن کشور برای تحمیل یک مفهوم آمریکائی از «نظم نوین جهانی» به تنهایی کافی نیست. به همین ترتیب، گسترش فرهنگ لذت‌گرایی، ممکن است آمریکا را در یافتن زبان مشترک با آندسته از گروههای انسانی که تصور می‌کنند از مشارکت فعال در امور بین‌المللی محروم شده‌اند، با مشکل روبرو کند.

به نظر برژنسکی، تقریباً بطور قطع نقشه ژئوپلیتیکی جهان به نحوی فزاینده پیچیده می‌شود و به جای ظهور یک نظام نوین جهانی، کشورهای صاحب قدرت و ثروت برای برخورد نیرومندتر با رقبا و پاسداری بهتر از منافع خود، حول

□ قدرت ایالات متحده به تنهایی برای تحمیل یک مفهوم آمریکائی از «نظم نوین جهانی» کافی نیست. بعلاوه، گسترش فرهنگ لذت‌گرائی ممکن است آمریکائیان را در یافتن زبان مشترک با آن دسته از ملت‌ها که خود را از مشارکت فعال در امور بین‌المللی محروم می‌بینند، با مشکل روبرو سازد.

□ در درازمدت، این امکان وجود دارد که ایالات متحده در باتلاق مداخلات مستمر و تقریباً بی‌پایان خود در خاورمیانه و خلیج فارس فرو رود. مضافاً اینکه رویارویی فرهنگی - فلسفی با جهان اسلام، که غرب به گونه‌ای محسوس از مذهب‌گرائی و اصول‌گرائی‌اش در هراس است و در عین حال آنرا تحقیر می‌کند، می‌تواند خطر آفرین باشد.

□ چین می‌تواند برای بسیاری از کشورهای فقیر که فاقد یک الگوی تاریخی هستند نمونه مطلوبی باشد و نظام آن کشور جانشین جذابی برای سیستم شکست‌خورده کمونیستی و دموکراسی غربی به حساب آید. اگر رشد اقتصادی کنونی چین ادامه یابد، آن کشور تا سال ۲۰۱۰ به چهارمین قدرت اقتصادی جهان بدل خواهد شد.

محورهای مختلفی متشکل می‌شوند. به عبارت روشنتر، در جهان با صف‌بندیهای جدیدی روبرو می‌شویم که آمریکا ممکن است بتواند در برخی از آنها نفوذ کند ولی به طور کلی قابلیت آن کشور برای تعیین سیاستهای داخلی، گروههای مزبور در حال کاهش است. صف‌بندیهای در حال ظهور، هم از نظر اقتصاد منطقه‌ای و هم از لحاظ سیاستهای جهانی می‌تواند مؤثر باشد.

برژنسکی ساختار قدرت جهانی را در آینده، در قالب منظومه‌های شش‌گانه زیر مجسم می‌کند:

۱- منظومه آمریکای شمالی: برپایه منطقه آزاد تجاری آمریکای شمالی مبتنی است، تحت سلطه ایالات متحده قرار دارد، احتمالاً در طول زمان با پیوندهای قدیمی کانادا و آمریکا همراه خواهد بود و شاید در مرحله‌ای بصورت یک کنفدراسیون آمریکای شمالی ظاهر شود.

۲- منظومه اروپا: از نظر اقتصادی یکپارچه ولی از لحاظ سیاسی هنوز دچار تفرقه است، مشکل یک آلمان قدرتمند کماکان وجود دارد و اروپای شرقی و همچنین بخش بزرگی از آفریقا حوزه وابسته آن را تشکیل می‌دهد.

۳- منظومه آسیای شرقی: تحت سلطه اقتصادی ژاپن ولی فاقد یک چارچوب سیاسی - امنیتی است و از اینرو در برابر تنشهای منطقه‌ای بویژه از سوی چین آسیب‌پذیر است، حوزه عمل آن احتمالاً قسمتهائی از آسیای شرقی، اتحاد شوروی سابق، جنوب شرقی آسیا و همچنین استرالیا و زلاتندور را در بر می‌گیرد.

۴- منظومه آسیای جنوبی: احتمالاً فاقد انسجام سیاسی و اقتصادی است ولی در عین حال در معرض سلطه اقتصادی و سیاسی گسترده خارجی نیست. هند تلاش خواهد کرد سلطه منطقه‌ای خود را تحکیم کند ولی با مقاومت کشورهای اسلامی واقع در غرب، جنوب شرقی و همچنین مرکز آسیا روبروست.

۵- منظومه هلال ناموزون مسلمان: مناطق و کشورهای شمال آفریقا، خاورمیانه - بجز اسرائیل - شاید ترکیه (بویژه اگر به اروپا نپیوندد)، عراق و ایران و پاکستان و کشورهای جدید آسیای مرکزی تا سرحدات چین را در بر می‌گیرد. صف‌بندی مسلمان گرچه مبتنی بر مشترکات بسیاری است، ولی در معرض نفوذ بیگانه قرار دارد و فاقد انسجام اصیل سیاسی یا اقتصادی می‌باشد.



به نظر برژنسکی، امکان بروز درگیری در داخل منظومه های شش گانه قدرت و نیز میان آنها محتمل است، ولی درگیریهای داخلی جنبه اقتصادی خواهد داشت. از این رو اروپا می تواند به رقیب سرسخت ایالات متحده بدل شود، همانگونه که آمریکا ژاپن را دشمن اقتصادی خود تلقی می کند. درگیری و بی ثباتی احتمالاً مشکل اصلی و یک واقعیت پایدار در منظومه پنجم - یعنی جهان اسلام - خواهد بود. این درگیریها نه تنها از رقابت برای سلطه یافتن بر منطقه که در برخی موارد با تندرویهای مذهبی نیز همراه است، بلکه از این واقعیت سرچشمه می گیرد که بسیاری از کشورهای فوق فاقد هرگونه انسجام داخلی هستند. این امر بویژه در مورد جمهوریهای آسیای مرکزی صدق می کند.

در کشورهای مزبور، گرایشهای قومی و قبیله ای عامل تعیین کننده در هویت ملی است. از اینرو، امکان بروز خشونت های شدید قومی، پیوسته وجود دارد. از طرف دیگر، شکاف و تفرقه ای که از دیرباز در جهان عرب وجود داشته و بوسیله قدرتهای غربی علاقمند به کنترل نفت اعراب تشدید می شود، در بی ثباتی مستمر منطقه حائز اهمیت است. در خاتمه، پیش بینی می شود که تنشهای درازمدتی در ارواسیای جدید پدید آید زیرا هنوز با اطمینان نمی توان گفت که روسیه تلاش برای تشکیل مجدد امپراتوری کهن خود را کنار گذاشته است.

گرچه بدون تردید هرگونه تلاش آن کشور در این زمینه با مخالفت ملت های غیر روس روبرو خواهد شد، اما با توجه به ضعف برخی از کشورهای غیر روسی، احتمال اعمال نفوذ و حتی اعمال قدرت در آنها وجود دارد. برژنسکی در بخش پایانی کتاب پیش بینی می کند که در طول دهه جاری و اوایل قرن آینده، مسائل سیاسی جهان تحت الشعاع مسائل و درگیریهای قرار خواهد داشت که ثمره شرایط تاریخی و نگرانیهای اساساً منطقه ای است. توزیع قدرت جهانی نیز احتمالاً بر مبنای منظومه های شش گانه فوق الذکر خواهد بود که آمریکا نه تنها مستقیماً یکی از آنها را کنترل می کند بلکه هنوز تا حدودی در دیگر منظومه ها نیز توان اعمال نفوذ خواهد داشت. با این وجود، حتی قدرت آمریکا احتمالاً برای خاموش ساختن آتشیایی که در اثر بیماری سیاسی ملت ها بصورت خشونت های منطقه ای ظهور می کند، بسنده نخواهد بود.

## ۱۰- سخن پایانی

آنچه از نظر خوانندگان ارجمند گذشت، مروری بود بر آنچه برژنسکی استاد دانشگاه جان هابکنیز و مشاور امنیت ملی کارتر رئیس جمهور پیشین آمریکا در کتاب جدیداً انتشار خود به رشته تحریر درآورده است. مطالب کتاب در واقع عصاره نظرانی است که نویسنده در نوشته های قبلی خود ابراز کرده و از اینرو از اهمیت ویژه ای برخوردار است. نقطه نظرهای او را می توان در دو سطح داخلی و خارجی مورد ارزیابی کلی قرار داد.

در سطح داخلی، برژنسکی اظهارگونه به آندسته از کسانی که با خوشبینی سقوط عملی و نظری کمونیسم و فروپاشی اتحاد شوروی را پایان تاریخ مبارزات دو مکتب سرمایه داری و کمونیسم می دانند و به برتری فکری و عملی لیبرال دموکراسی غرب بویژه آمریکا معتقدند، پاسخ می دهد. در واقع برژنسکی خوشبینی «فوکویاما» نویسنده کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان» را بادیده تردید می نگرد و در مورد تهدیدات ناشی از بروز هرج و مرج در ساختار فکری انسانها و همچنین وجود خلاء ژئواستراتژیکی در صحنه بین المللی هشدار می دهد و بدون ارائه یک نسخه روشن عملی یا نظری، انحطاط فرهنگی و فساد اخلاقی غرب و ضرورت بازنگری در گرایشهای اخلاقی و التزام به ارزشهای معنوی را یادآور شده و به اشاره ای بسنده می کند.

در بحث پیرامون مسائل بین المللی نیز بی تردید برژنسکی در زمره کسانی قرار می گیرد که پس از سقوط کمونیسم، ضعفهای فرهنگی سرمایه داری غرب را جدی و عمیق دانسته و جوامع غربی را در مقابل بیداری سیاسی جهان سوم، بویژه رنسانس سیاسی جهان اسلام، آسیب پذیر می بیند و همراه صاحب نظرانی چون نیکسون و کیسینجر ناقوس بیدارباش را برای غرب بصدا درمی آورد.

○○○

ع- منظومه «ارواسیا» یا «حفره آسمانی» که احتمال ظهور آن وجود دارد، در برگیرنده منطقه ای ژئوپلیتیکی است که برای مدتی زیر سلطه روسیه خواهد بود و احتمالاً با منظومه های اروپائی، آسیائی و اسلامی تنش هائی خواهد داشت.

برژنسکی در پایان اضافه می کند که سه منظومه اول (آمریکای شمالی، اروپا، آسیای شرقی) از انسجام سیاسی و اقتصادی برخوردار خواهد بود و منظومه های سه گانه دوم (جنوب آسیا، هلال ناموزون مسلمین و ارواسیا) در سطوح مختلف در معرض دخالتها و نفوذ خارجی قرار خواهد گرفت و احتمالاً به صحنه رقابتهای سه منظومه اول تبدیل خواهد شد.

منظومه شمال آمریکا احتمالاً منسجم ترین منظومه ها و از رهبری مشخص و بلامنزاع برخوردار خواهد بود. بدون شك ایالات متحده نقش بسیار عمده ای در این منظومه ایفا خواهد کرد. در مورد نقش ایالات متحده در منظومه های شش گانه فوق الذکر، برژنسکی می نویسد که علاوه بر منظومه آمریکای شمالی، نفوذ آن کشور در منظومه اروپا نیز مهم خواهد بود. همچنین ایالات متحده در سطحی محدودتر در شرق آسیا حضور خواهد داشت و احتمالاً نیروی نظامی آن در سالهای باقیمانده دهه معاصر در ژاپن مستقر خواهد بود و این امر خود بخود منبع اعمال قدرت آمریکا در مسائل منطقه به شمار می رود. سرانجام اینکه، در طول دهه جاری و اوایل قرن آینده، تقریباً بطور قطع ایالات متحده تعیین کننده اصلی سیاستها در خلیج فارس و منطقه خاورمیانه است و همین امر موجب بروز مشکل در پنجمین منظومه قدرت (منظومه مسلمین) که فاقد انسجام داخلی و آستن حوادث است، خواهد شد. در درازمدت، این خطر وجود دارد که آمریکا در باتلاق مداخلات مستمر و تقریباً بی انتهای منطقه ای گرفتار شود. مضافاً اینکه رویارویی فرهنگی - فلسفی با جهان اسلام که غرب به گونه ای محسوس از مذهب گرانی و اصول گرانی اش در هراس است و در عین حال به شدت درصدد تحقیر آن برآمده، ریسک بزرگی است.

غرب باید متوجه باشد که یک میلیارد مسلمان مجذوب غرب نخواهند شد. آنها غرب را بعنوان جامعه ای تلقی می کنند که فرهنگی مصرف گرا با محتوای غیر اخلاقی، و بی دینی را ترویج می کند. پیام غرب بویژه آمریکا برای بسیاری از مسلمانان نفرت انگیز است. بعلاوه، تلاش برای وانمود کردن اسلام بنیادگرا بعنوان تهدیدی اساسی برای غرب - که در ظاهر جانشین کمونیسم معرفی می شود - ساده انگاری محض است. از نظر سیاسی، در واقع بنیادگرایان بخش نسبتاً کوچکی از جهان اسلام را تشکیل می دهند، نه کل جهان اسلام را و اینکه از نظر فلسفی بخش اعظم مسلمانان تعریف غرب از نوگرایی را رد می کنند، مسئله دیگری است. دلیل کافی برای این تصور که جهان اسلام تقریباً برای آغاز یک جنگ مقدس علیه غرب صف کشیده، در دست نیست. جهان اسلام از نظر سیاسی بسیار متنوع است و هرگونه اقدام آمریکا بر مبنای تصور فوق، متضمن خطرهای ناشی از خیالبافی خواهد بود.

